متضمن تصحیح لغاتی که بغلط زبان زد و کار گشته و غریب

صحت حسین الغالب [illegible] باهتمام شیخ نادر بخش

در مطبع [illegible] طبع یافت

136479

MA LIBRARY, A.M.U.

CHECKED-2002

بعد حمد و نعت چندی از لغت کرده بیان	ذرهٔ کمتر بان احمد بهر طالبان
آن لغت کش غلط خواندند اهل روزگار	کرده از قاموس و غیره نقل بهر یادگار
کان بود بسیار بعضی را شریک اندر بیان	کرده از برهان قاطع آن لغت‌ها را بیان
ساخته در چند ماه این نسخهٔ منثور تمام	ترجمه‌ها کرده بسی نه بهر نفع خاص و عام
سال هجری اندر آن هنگام اندر روزگار	یکهزار و یکصد و بیست و [illegible]
هست این عهد شهی کز بهر ... [illegible]	شاه عالم پادشاه قطب بن ظل اله
عالم و حافظ محدث قبلهٔ اهل زمان	وارث ارث نبی غوث و ولی اندر جهان
همچو آدم عالم الاسماست آگه دانای راز	مثل موسی آن کلیمش همچو عیسی جان نواز
چون سلیمان صاحب تخت و نگین شاه دین	همچو اسکندر گرفته جمله اکناف زمین

[illegible] مطلع انوار حسن یوسفی [illegible] ‌ [illegible] شهان در جلوه گاه باد [illegible] صفت

در بلاغت همچو سحبان [illegible] شنوا از وعیان ‌ رهنما چون خضر و الناس بهر گمرهان

چون خلیل اکبر بهر عام داد و صد صلا ‌ همچو لقمانست اندر بحر حکمت آشنا

چون محمد نیتش باخیر باشد در جهان ‌ سال تاریخ جلوس شاه باخیرست از آن

در صداقت همچو صدیق است آن راستکار ‌ در عدالت چون عمر ثابت قدم بس استوار

در حیا مانند عثمانست آن ربانی حلم ‌ در شجاعت چون علی مرتضی آن عین علم

چون حسین و چون حسن شد جلا قسمی [illegible] ‌ ذات او باشد امام المؤمنین اندر زمان

قامتش باشد ستون کاخ دین همچو [illegible] ‌ ابرویش محراب آمد قبله [illegible]

مظهر رحمان [illegible] صفاتش چون عرش مجید ‌ روی او مانند مصحف [illegible] بخش [illegible]

فاتحه مانند مفتاح کرم انگشت او ‌ فتح استقبال باشد [illegible] او کرد رو

سوره انا فتحنا از لسانش [illegible] ‌ در دل او سوره اخلاص باشد جاودان

سوره نور است روشن ز خط سیمای او ‌ شعله طور است پیدا از رخ آن مهرجو

ابرویش همچون سوره نون و قلم ‌ دیده اش چون آیه رحمت ولی کیف و کم

مثل اعراب است در زیر و زبر مژگان او ‌ مردمک چشم او چون نقطه قرآن بگو

همچو نوح عمر پادشه باشد دراز ‌ خضر آسا زنده باشد آن شه عاجز نواز

شاه شد نظم این نسخه را نام [illegible] شهریار — کز لغت تالیف کردم نام او [illegible] یادگار

واقع الاغلاط الفاظ است این منظوم شد — عرف آن شهر واقع الاغلاط آن اندر [illegible]

ظلمت اغلاط را زائل شد از این نظم منیر — زان شده تاریخ او خورشید [illegible] ضمیر

هفتصد بیت است این نسخه از روی شمار — چار صد هفتاد میخوانی لغت را یاد دار

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات — هست این بحر رمل شیرین تر از آب حیات

اصطلاحات لغت را اولین سازم بیان — وان کلید علم را گر لغت [illegible]

حرف مفتوح آنکه بر وی فتحه شد ای [illegible] — حرکت بالا بیان از فتح آمد چون [illegible]

حرف مکسور آنکه تحتش کسره باشد ای عزیز — وان مثال کسره چون زیر ای [illegible] تمیز

حرف مضموم آنکه بر وی ضم بود ای [illegible] — ضمه بود چون نور روشن پیش [illegible]

ساکن آن باشد که [illegible] سکون [illegible] — وان مثالش همچو رای لعل [illegible]

هم سکون را جزم میگویند علمای زبان — هم زده خوانند در فارسی زبان [illegible]

فتحتین و کسرتین و ضمتین آنرا بگو — آنکه او وارد در حرکت چون [illegible] بگو

آنکه را تشدید باشد آن مشدد ای جوان — خوان مثالش [illegible] هم حرف را [illegible]

آنکه میباشد مخفف جزم را بر وی نگار — وان مثالش همچو [illegible] بسیار [illegible]

معجمه حرفی که منقوط است چون [illegible] شکر — مهمله حرفیکه باشد بی نقطه [illegible]

آن بود یای موحد نقطه زیرش بدان | چون بود بالای دو نقطه فوقانی بخوان
گر بود زیرش دو نقطه یای تحتانی شمار | می شود تای مثلث از سه نقطش آشکار
بای و جیم فارسی سه نقطه دارد گر بیان | بین مثالش بر دو را و نقط جا [illegible]
فارسی کاف است در لفظ اگر ای آشنا | زای باشد فارسی ژاله ای بر [illegible]
این حروف چار مخصوص عجم شد ای لبیب | خاصه ملک عرب هم هشت حرف است ای ادیب
از دل و جان گوش کن آن حرفها ای [illegible] | ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین [illegible]
واو معروف آن بود ماقبل او ضمه بخوان | لیک آن ضمه مطابق او باشد در بیان
وان مثالش همچو دود و بود و سود ای [illegible] | ضمه آن مجهول واو است ای دانا [illegible]
ضمه ماقبل او باشد مخالف واو را | وان مثالش همچو شور و زور ای [illegible]
واو معدوله نیاید در تلفظ ای نگار | لیک در مکتوب آید همچو واو خوش شمار
یای معروف آن بود ماقبل او کسره بخوان | لیک آن کسره بیاید مطابق در بیان
وان نظیرش را صغیر و هم کبیری ای پسر | یای مجهول آن بود ای عارف روشن ضمیر
کسره ماقبل او باشد مخالف یای را | وان مثالش دیر و زیر و [illegible]
های ملفوظ آنکه باشد در تلفظ آشکار | وان مثالش همچو [illegible] شهر
مختفی ها آن بود ناید تلفظ در بیان | همچو لاله هم پیاله سیر کن در بوستان

همزهٔ ممدوده آن باشد که خوانیش دراز / وان مثالش آمد هم آبا ای رب است باز

همزهٔ مقصوره را الحال میخوان همچو اب / یعنی آب والد آمد ای عزیز پر ادب

هست این باب الف بر وزن و قصلت شکار / زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولینش قصلت تازی ای سخن سنج زمان / معنی حرف الف را خوان [illegible] ای جوان

هم بدان معنی که او باشد مجرد ای نگار / وان الف هم معنی ای مفرد و راستکار

ابهت با ضم اول فتح و ثانی تشدید / معنیش باشد بزرگی ای خداوند خرد

بای او مکسور میخوانند عام از مردمان / در لغت مکسور نامد بای او ای نکته دان

خوان تو اعرابی بفتح اولین ای شهریار / معنیش دهقانی ملک عرب ای کامگار

اولش مکسور می خوانند از روی خطا / هست اعجوبه بضم همزه ای عین عطا

معنیش باشد عجیبه لیک بی همزه مدان / اول اقلیم مکسور است کشور را بخوان

عام می خوانند به فتح نخستین ای لبیب / اقربا از کسر رای مهمله جمع قریب

ثالث افعی بخوان مفتوح و معنی مار / همچنین عیسی و موسی نیز لیلی [illegible]

گر بخوانی ثالث آنها تو مکسور ای کیا / در زبان فارسی باشد چنین گفتن روا

اول ایوان بکسر و معنیش صفه کلان / لیک الف را فارسی با فتح آید در بیان

اول اکسیر مکسور است ای روشن جبین / الیه از فتح نخستین معنیش باشد سرین

اولش مکسور می خوانند این روزگار | همچنین با شد خطا ای نکته سنج هوشیار

خوان تو سر ز آری ای تارک ای کیسه تو لبریز | گر بخوانی اولش مفتوح ای باریک بین

معنیش باشد علامت ای سخن فهم زمان | اصبع خوان از کسر اول ثالثش مکسور ان

معنیش انگشت با هم نشانه یاد دار | صاحب قاموس میگوید چنین ای با وقار

اولش مکسور و هم مفتوح و هم مضموم خوان | ثالثش مکسور و هم مفتوح و هم مضموم دان

خوان اساطین تو جمع اسطوانه ای عزیز | اسطوانه دان ستون ای بانی کاخ تمیز

معرب ستون ۱۲

بعض کس جمع ستون گفت اساطین از خطا | فارسی مفرد و تازی جمع نباید هیچ جا

فارسی فصل دوم بشنو ال نکته دان | آمده چندین لغت بس مشترک در هر زمان

چار معنی هست لفظ آس را ای با خبر | اولین سنگی کلان کز غله سائیده شود

انچه آن از دست گردد نام آن دست آسیا | انچه آن از خر بگردد آن خراس ای آسیا

انچه آن از آب گردد نام او دان آسیا | نیز میخوانند آن را آسیا ای نکته یاب

دومین ان معنی آن رو ای ابن | سیومین ان آن را از نشتر کان نخبه و عزیز

چارمین دان نام قریه از قرای پارسی | چار معنی را بتازی خوان اگر معنی رسی

اولین نام درخت مورد ای لا لعذار | در زبان فارسی گو بینند آن را آسمار

می شود در روم زجاجی گران از نسخ | بد عصای حضرت موسی ز آن چوب شترگ

چوب آن خوشبوی نیکو نیشو ای کامیاب ... هر که آنرا می‌بوید مشعل گردد بخور

دومین ان آن بقیه کان بود در شان شهید ... سومین خاکستر جا مانده ای دانای عهد

چارمین باشد نشانهای عمارت ای نگار ... هشت دو معنی به ترکی آیین را ای هوشیار

اولین شهر است اندر پشت قچاق ای عزیز ... دومین تو جانور خوان قاقمش گویند نیز

در زبان هند و معنی یکم امیدوان ... دومین با کمان با کاف تازی بیگمان

آسمان از دستیه معنی اولین با سپهر ... گردش او آسمانند است ای خورشید چهر

زان سبب گویند آنرا آسمان ای مهربان ... دومین نام فرشته وان تو ای قدسی مکان

سیومین جای البست هفتم از سی شمسی شمار ... آمده از ضم دال منقوط ای نگار

هم صحیح آمد بدال بی نقطه ای نکته دان ... چار معنی اولین نام فرشته کن بیان

او موکل هست بر خورشید ای کج و قار ... دومین روز نهم از هر سی شمسی شمار

سیومین نام است از نگاه شمسی ای عزیز ... پوس در هندی زبان خوان ای مه روح

اهل فارس را چنین رسم است ای جهان ... گر بنام ماه آید نام روز ای مهربان

آن زمان عید جشنی میکنند ای هوشیار ... نام آن گویند آذر جشن اهل روزگار

چارمین آتش بدان ای گرم خوی ... آمده آذر بفتح زای منقوط ای نکو

رای و ساکن بخوان ای خسرو آتش گرا ... اسم آزرد آن آمد معنیش ای ...

در عربی این لفظ نام باب ابراهیم بین | معنی آبین سه آمد اولین آن آفرین
دوم میان سیم روشن نام سیومین قریه بود | نزد آن غاری است کانجا موسیای میشود
نام آن قریه چو شد آبین بدان ای نکته‌دان | زان سبب شد موسم آبین بنام آن ار و عیان
انهر و رسالها و از تغیر آن سنه | نام او شد موسیای در میان از منه
آل سه معنی هست اول سرخ رنگ ای باکمال | ثانی آن ماهی که دارد فلس مشتن بال و ال
سیومین آن یخی که مهلک میشود مردم را | تا بهفته می شود آن یخ عارض ای کیا
اعتقاد عام این با کاه آن یخی بود | مهلک از چه بود آن بوای اهل خرد
بازو در تازی باشش چار معنی کن حساب | شخص هر چیز اولین دوم یمین آید صواب
سیومین آن بادکان بفتد بشام صبحگاه | چارمین اولاد در ترکی بدان تو مهرشاه
در زبان هندیان نام درخت است ای کیا | گزبن تو بخش همین با زنگبیل جاها
ادل اق قبا مسموم است ای عالی نژاد | نی ز فتح اولین ای خسرو منصور داد
ارجمند از جیم موقوف است ثانی ای نگار | معنی اولش غضب و قدرت است ای صنم نگار
ارج را دان مرتبه هم قدر ای والا مکان | معنی ماه است صاحب همچنین در راه دان
لیک می آید مرکب شو ای اقبالمند | دان مثالش بهره ور هم بهره‌مند ای هوشمند
آمده این باب سه فصل در وی شد پدید | زان یکی تازی بدان در فارسی مسکو نبیاید

اولین دال از فصیح تازی ای شیخ اجل | معنی با ی است آن جوهر که جهان
معنی او نیز آن مردی بدان ای نکته دان | کان کند نیز آن اشجع و صحت چنان
اول آن دال مفتوح است با تشدید دال | معنیش اقبال باشد ای صبیح کمال
در زبان عامه اقبال آمده ای اهل هوش | معنی اقبال و در تازی بدان سبزی فرود
بدرقه با فتح اول آمده ای راهبر | ذال او منقوط و ساکن آمده ای اهل فر
معنیش دان همرهی بی شک یقین ای رهنما | بی نقط خوانی اگر و اشنو ای عزیز
معنی او دان گروهی راه برای دور ریز | خوان برازا زکسر اول بی ز فتح ای عزیز
معنیش شیاطین بدان ای سخن عالم را | اول بسطام بکسورست بی چون و چرا
معنی او نام شخصی نیز نام شهر خوان | مولد شیخ مکمل بایزید آنجا بدان
هم بفتح اولین دان نام آن شهر ای نگار | بی زضم اولین بسحون که وارد شهها
خوان اسباته بکسر هم بضم ای خوش سخن | معنیش دان آن خبرکان شادی آرد در بشر
اولش مفتوح سیحونه از روی خطا | اول سهیت بخوان مفتوح ای سخن گشا
معنیش خوبی بدان بی نام ... ای شما | خوان بضاعت بکسر اولین ... دان
خوان بطانه زانکسر اولین دان استر | دال بکارت بالفتح اولین ای یار
معنیش دوشیزگی دان ای پسر اولین | خوان بنانه بالفتح اولین ای وزین

معنی او دان ... انگشتهای دستگیر / جمع و باشد بنان با فتح اول یاد گیر

بهمت [illegible] فتح نخستین ... ز ضم اولین / معنی او بچه میش و [illegible] ای [illegible]

آمده فصلی دگر هم در فارسی الفاظ دان / در زبان فارسی با راد و معنی [illegible]

اولین [illegible] آتش آمد [illegible] ای پخته کار / لیک می با [illegible] مثلثش شمار

دومین تخفیف با دستای ای سخن سنج زبان / بیست و چار آمد [illegible] معنی ای جوان

اولین معروف با خوف [illegible] ای [illegible] / سیومین [illegible] چهارم [illegible]

پنجمین [illegible] خوردن [illegible] / هفتمین [illegible] ای پخته کار [illegible]

هشتمین [illegible] بسیار [illegible] / وان نهالش زنگبار ای [illegible] دریای تمیز

وان نهم [illegible] آمد [illegible] / خوان دهم آن حاصلی کان [illegible]

چون گل و چون [illegible] / حادی عشر آن غشی کو [illegible] زعفران

در میان مشک و عنبر [illegible] / عشر و اثنا [illegible] وان [illegible]

عشر و ثالث کار [illegible] کار [illegible] / عشر و رابع [illegible] وان ای دو [illegible]

عشر و خامس [illegible] باشد زن [illegible] / عشر و سادس [illegible] چون چنگ [illegible]

هفدهم [illegible] یعنی [illegible] زبان / کیش [illegible] اربع [illegible] از بهر [illegible]

[illegible] وان [illegible] / که برای بوره آماده کنند [illegible]

عشر و تاسع نام ده وان [illegible] ای [illegible] / [illegible] ای خسرو شیرین زبان

بیستم چیزی که از وی در گداز آید زر / تا بود و نقره گداز [illegible] ای پسر

بیست و یک آنچه نویسند و کنی بیان / بیست و دو چیزی که آنرا [illegible]

بیست و سه وان شاخ را ای [illegible] / بیست و چار [illegible] شفقی که [illegible]

بار با تشدید در تازی بان [illegible] / در زبان هند با تخفیف [illegible] کن اعتبار

معنی بار است ده هم وان [illegible] بار / اتفاقا آمد [illegible] لغتهای را است بار

اولین باشد بمعنی دیگر ای عالی نهاد / دومین [illegible] ای [illegible]

نیز بار [illegible] بدان لیکن [illegible] دار / آمده شطرنج باز و نرد باز ای [illegible]

سیومین باشد کشاده ای عزیز [illegible] / چارمین باشد مسافت درمیان هر دو دست

چون کشاده هر دو بازو وان مسافت میشود / از سر انگشت و است تا [illegible] همی بود

پنجمین [illegible] فراز آمد [illegible] ای اهل راز / وان ششم تو نام طیری [illegible] ای [illegible]

هفتمین کردن [illegible] و نقره اندر [illegible] چیز / هشتمین باشد جدا ای [illegible] ملک [illegible] تمیز

وان نهم [illegible] ای [illegible] / چون دهم [illegible] باشد که در گه باد دار

[illegible] گر باشد فارغ [illegible] گشت [illegible] / [illegible] گفتن غلط وان هم خطا ای [illegible]

آمد این فصل بای فارسی ای [illegible] / گوش کن ای [illegible] جان و دل ای [illegible]

۱۲

پاتخت را تو تخت دان ای صاحب گنج و نوا — وجه تسمیه پادشاه بشنو ز ما

معنی پاد است ای پادشاه دیندار — اولین دان پاسبان پاس نیز ای شهسوار

دو یکی با یک [illegible] ای انسان — سومین پاتخت دان ای خسرو شیرین زبان

اصل این پات است بعد از آن ضم و مد یای — یی شبه کرده بدل از دال ای اهل ذکا

معنی شاه است شه و [illegible] — گو تمامش شهسوار و شاه و شه نیز خوان

دو یمین اصل [illegible] سیومین [illegible] — خویش را رسوا مکن [illegible] دنیا ای عزیز

معنی شاه است بهتر پادشاه پاسبان — پادشه یعنی تو بهتر پاسبان معنی بدان

پادرا تو تخت دان معنی شه صاحب بگو — پادشه یعنی بدان تو صاحب تخت ای نکو

هست دنیا دار یا همچون عروس گلعذار — شاه را گو نیز داماد عروس روزگار

نوشته میگویند تو داماد را ای نیک چه — کن بدار صحبت دنیا که باشد تنگ [illegible]

هست پوسیده بضم و لین ای هوشیار — معنی او کهنه و فرسوده باشد ای [illegible]

هست پاپای [illegible] فصل اندر و — زان یکی تازی دیگر فارسی ای نیکخو

اولین [illegible] تازی ای سخن فهم جهان — معنی تا [illegible] خاک ای نرم دل [illegible]

دومین را گر شنو فارسی [illegible] آن [illegible] — صحبت کلی [illegible] زان [illegible] ای [illegible]

آمده [illegible] بضم و لین ای [illegible] — وزن او [illegible] بدان ای [illegible]

معنیش باشد ازار خود ایر د کلان — خوان بخیه را بکسر خا و بالفتح خوان

یا طاو باشد مشد و معنیش تحفه بگو — اوگل تعداد مفتوح بشامی فرخنده

معنیش باشد ستمران ای سخن سنج زبان — هرچه مستعمل در پیش فرزان آید

بخیه بجبا است هم هنگام هم تکرار گو — نیز شقاص با املال است ای بار

هر دو در معنی تقیص است با تمثیل ای جوان — دان مگر تلقا و هم تبیان بکسر ای

جوان لعب از فتحتین لیز دو بکسر — معنیش شد و لحیت نیز

ا سکون عین میم است از روی عطا — ازجهل و سهو با شکد ترا ای سیمین عطا

ترجمه از فتح جیم است ای کلمات شمار — معنیش تفسیر با تازی بفارسی دار

فارسی فعلست اینجا ای سخن سنج جهان — معنی تا تا بدان فارسی بگو

اولین ان کلمه کان انتها باشد برو — دومین با مخفف تا بگاه غذ بگو

سیمین تا راست چارم ان عاری گرفت — پنجمین تا است و ساوس مثل و مانند ای جوان

بست و هفت آید بهر معنی ای نکته کو — اولین شعر و تا زی سیم خوان ای

دویمین ام و بسته آن هر کل ای امیر — ان امور و زر هر بیت آخر باشد

بیستوان هم موکل ان تو آنرا ای جوان — سیمین ان هم همی سید و ساز ای

چارمین ان عشر و ثالث ازینه شمسی بقیز — چون بنام ماه آید نام روز ای وزن

۱۴

... ترجمان بضم الجیم وترجمان بفتحتین لاتباع الجیم مثل [illegible] وع ونیز [illegible]

جشن و شادی می‌کند آزر و رفارستن ... / همچنین ... نثره و بهره خوان

هشتم نام عطاردی برج و فا / هفتمین ... غضب ... خشم ای ...

ششمین ... ضیق آمد کن بلا / دان نهم توبه و با یک ای ... خیلی

دان دهم فصل خزان را ای ... همچون بهار / یازده دان مرتبه هم شوکت و شان ...

دوازده چیزی که باشد راستی / همچو آن تیری که بنشست از وی ...

سیزده آن تیری که در کشتی نصب ... زند و ... / بادبان آن ... زان تیری فرخنده ...

چهارده ... بر ... یقین ای ... / هم ... آوزان ...

... شکوفه کان ... / ... طاقت ... بار

شانزده برق آمده ای بلبل ... / هفدهم جنسی مرغی ...

هجدهم دان رشته را هم ... ای ... / نوزده ... جامه ...

بیست و یک ... ای ... زبان / بیست و دو چیزی که ...

بیست و سه ... گلوله ... / بیست و چهارم ... فرخنده

بیست و پنجم دان گل نرگس ... / بیست و شش ... صحرا ...

بیست و هفتم دان ... / کان ... با هم برابر در صفات ...

بیست و هشتم دان ز تای فوقانی تو معنی ... / نی ... عزیز ...

۱۵

همچنین باشد طبیبان نیز با طبیبان بدان   گاهی حکمی هر دو با غلطای کلام

اندرین باب آمده ثای مثلث ای نکو   معنی ثا آمده چیزی که باشد نیم و

خوان ثلاثا را بفتح اولین ای نکته‌دان   آمده سیم ... ای سخن سنج زمان

آمده یوم الثلاثا روز سه شنبه شنو   از سکون لام ثلثا دان غلطای نیک خو

خوان ثمر از فتحتین اولین دو و یمین   معنیش بار درخت است ای نگار گل جبین

ثیبه از فتح اول یا مشدد یاد دار   یای او مکسور معنی ضد بکر ای گلعذار

باب جیم آمد نگار از لطف ده چو جم   آمده دو فصل روی ای سخن سنج

اولین آن فصل تازی ای مه فرخنده فال   جیم را معنی بدان اشتر مست ای نگار

جده از ضم نخستین آمده ای خال و خیل   آن جزیره در میان یک باشد ای خلیل

خوان جراحت بکسر اولین ای زبان   معنی او زخم باشد از فتح ... ای

جوهر از فتح اول ثالثش مفتوح نیز   معنی او تیزی عقل است ای اهل تمیز

تا الثش مضموم ... ای ...   جرح از ضم نخستین معنی او نیز ریش

جلوه از فتح نخستین ای سخن سنج زمان   معنیش باشد نمودن جلوه گر ...

جیره از کسر نخستین ... بالیقین   کان شنو حاصل که ... ای ...

خوان جرح از فتحتین ای ...   معنیش باشد خلاف ... ای یار

کن مرکب با جمادی لفظ اولی ای جوان — جیم او مضموم بر وزن فعالی کن بیان

شد جمادی متصف با لفظ اولی ای نکو — نی باول متصف کرد و بدان ای نیکخو

همچنین مشهور جمادی الآخرة ای نکو — پس جماد الاول و ثانی غلط باشد بدان

آمده جمع جماد از ضم سین ای نگار — معنیش باشد جماعت مردمان روزگار

تا آمده از فتح اول ای سخن فهم زمان — هر چه لفظی اندرین وزن آن بدین معنی [illegible]

همچنین [illegible] هم [illegible] — آمده [illegible] فارسی لفظ اولین

نیز [illegible] با ضم [illegible] ای [illegible] — معنیش گنجشک با یاد و ای [illegible]

وان که [illegible] از فتح [illegible] ای [illegible] — معنیش باشد [illegible] ای [illegible]

خوان جو [illegible] فتح اول معنیش [illegible] — فی ز ضم اولین [illegible] کمال

وان چهار اشتران از فتح اول ای — خوان چهار [illegible] فتح هم [illegible]

[illegible] خوان [illegible] فتح [illegible] — فتح [illegible] شد [illegible] کن [illegible]

معنیش [illegible] ای [illegible] — [illegible] شد هم [illegible] ای [illegible]

معنیش [illegible] یعنی [illegible] — چیده گردن [illegible] جود و گو

از سخی [illegible] اهل سخا — این قدر باشد لغات [illegible] ای

هر چه [illegible] سائل را سخی بخشد بدان — چون کسی سائل شود [illegible]

۱۷

گر نباشد پیش او موجود دینار و درم | قرض آورده و هر چیزی سازد از رم

فارسی فصلیست اینجا ای ندانا ز زبان | خوان تحیت روز و شب بر پاک مرسلان

جفت زان افصح ز جیم تازی ای معنی نگار | نیز جیم فارسی ... اهل روزگار

چیره را میخوان بجیم فارسی ای نیکخو | معنیش باشد سپید رنگ ای نگار مشکمو

جیم تازی عام می‌خوانند در والعزیز | از سپیدکاری حذر کن ای لبیب باتمیز

با جای مهمله شو زمن ای پر خیال | معنی جا آن زنی باشد سمین ای آشنا

کان زنی پستان ارنست ای نگار مهرخو | هم ورا از آمد زبانش را نخو با کس مگو

معنی او پیر آن زنان از رو باد امان | کان مسلط بیشو بر شوی خود در هر زمان

تا حاتم را بخوان بکسر ای بحر سخا | معنیش نام سخی مشهور زیرا ...

خوان حزین را ز فتح اول معنیش غمگین بگو | شاد و خورم باش دائم ای نگار مهرخو

خوان حجامت را بکسر ای هوشمند | معنی او خون کشیدن از شاخ ای جوان

هر چه هست اندرین باب ... مکسور گو ... اول | لیک آن مقصد برای صنعت آمد ای نکو

چون حیاکت معنیش بافیدن است ای ... | همچنین با خیاطت معنی او ... دوختن

همچنین شد صباغت رنگ کردن ای نگار | هم دباغت پاک کردن چرم ای ...

هم خراطت چوب را آراستن معنی او | هم ولایت ... مثل آن دیگر بگو

خراط اللغت منه ۱۲ ص این معلوم شد که آنچه بزبان عام خرادی چوب ...

حشو را کن یا حسین ترک ای نیکو شعار — حای اول را بخوان مکسور ای معنی نگار

حا بجا نانی را بدان مفتوح ای با یسار — معنیش نام کتابی در حدیث آمد عیان

خوان بجا نانی که هست را بفتح اولین — نی ز کسر اولین ای خسرو روشن ضمیر

ابلهی با [illegible] اولش مفتوح دان — نی ز کسر اولین ای هوشیار نکته دان

دان [illegible] ز ضم اول معنیش شمشیر گو — حسم [illegible] بدان ای خسرو فرخنده خو

آمده حلام هم حلان بضم و لین — معنیش آن بچه از گوسپند آدور بین

معنی حلیان بضم اولین چیزی بدان — کان بر سبوت سپید باشد هم بهر آن [illegible]

اجرتش گوینده فارسی است هم شغلی او — اجرتش دلال هم دان نام شهر ای نکو

شمس حلوانی از آن گویند اهل روزگار — اول حشمت بخوان مکسور ای [illegible]

معنیش دان شوکت هم دبدبه ای اهل فن — خوان حضور را بضم اول معنیش [illegible]

دان صحیح گفتن [illegible] الامرا ای با عطا — جای امر از برد الفرمود [illegible] باشد خطا

نامده کاهی الف با لام ای شیرین کلام — در [illegible] الفاظ فارسی ای فرخنده نام

دان معرب [illegible] از [illegible] ان — [illegible]

باب [illegible] فصل [illegible] — زان یکی تازی دگر فارسی ای هوشیار

اولینش فصل تازی ای [illegible] — معنی حا موها برگه دان ای [illegible]

19

۱۲

هم بدان معنی سپیر اسم بدان ای اسوی — آمده خراط چون برگ و زن خوان

معنیش شخصی تراش چوب باشی نیکخو — وان خراطی راز زبان عام ای پاکخو

خوان خزانه را بکسر اولین ای زرنثار — فتح بر روی بهگه جابه دان ای گلعذار

وان خدیجه را بفتح اولین ای نازنین — وال و مکسو باشد فی ز ضم اولین

آمده خشیت بفتح اولین ای خوب وسیم — فی ز کسر اولین است ای سخن دان فهیم

اول خرطوم مضموم است ای روشن ضمیر — معنی او بینی فیل است همچون آمیز

آمده خلعت بکسر اولین ای ده پور — خوان خوان از ضم و یا از کسر ای ...

بیکران تعریب آن معنی آن مشهور بین — وان خیال از فتح اول فی ز کسر اولین

معنیش نامی ز اقسام از حواس اندرون — پنج حس باشد بباطن ای عزیز ذوفنون

اولین آن مشترک حاسه و هم با خیال — سیومی فکر است و چارم وهم ای ...

پنجمین حفظ است حق یاد دار جاودا — نام حافظ حفظ کن محفوظ باشی ...

خاوستا از فتح نخستین معتقدین ... — فی ز کسر اولین ای ... نیک جو

فارسی فصل است اینجا ای عزیز ... — معنی خاپار گین فارسی ... شمار

خوان خجسته را بفتح جیم ای فرخنده خو — معنیش و اولین فرخنده همچون نیکو

و ولی نام گل است آن در گیاهی — در میانش بین سیاهی ای گل باغ ...

خوان خدیو از کسر اول هم بضم آمد صحیح | معنیش در فارسی صاحب بدانی ای فصیح
باب دال مهمله و فصل دری آشکار | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای کامگار
اولین دان فصل تازی ای فهیم | معنی آل است قربه آن خوان ای ندیم
هم بدان آهسته رفتن معنیش ای نیکنام | هم دویدن نرم باشد معنیش ای نیکنام
دال رهبر دان هم ای برنا | ولی خوان از کسر اول دان بشد لام
آمدش تعریب از دل جان میان دل شنو | دره از کسر نخستین معنیش معروف گو
می نهند از روی حکم شرع مجرم را ازان | خوان تو دعوی ز الفتح و ادعای لا امکان
دان دمشق از کسر اول ثانیش مفتوح خوان | معنی او نام شهر مشتهر اندر زمان
خوان دماغ از کسر اول معنیش جای خیال | اول قبر بفتح و هم بکسر ای با کمال
اول کان نخوان مضموم معنی | جمع دیباشد کاین معنی او آشکار
اهل فارس واو را اور نویسند ای عزیز | آمده بی واو در تازی زبان ای با تمیز
فارسی فصل است اینجا ای صحیح | معنی دال است نام ظهور فارسیان
ای کیا بر پای در تیر سپاه | تا شوی ... تیرا ای نازنین
وشت از ضم نخستین ای عزیز | معنی او زشت بد ای ... کار
از تغیر السنه هم از عرور ... | تا که او فانی از او ... ای یادگار

۲۱

جرم با لضم گناه کردن است
و اجرم و اجرم یعنی گناه کرد
مشهور است

[illegible]

پس از آن دشنام گفتند بر که بگفته بدان ‌ ‌ ‌ ‌ اصل دشمن من برای حسب جهان

پشت زشت و بد بدان من را بمعنی آن نگر ‌ ‌ ‌ ‌ معنیش زان بد آن ای عقل را کیزه خو

تا بی فوقانی از آن انداختند ای بردبار ‌ ‌ ‌ ‌ بعد از آن دشمن بگفتند ای مهر بیج

در زبان هندیان هم همچنین معنی نمای ‌ ‌ ‌ ‌ دوستی با دشمنان کن از دل و جان

با دال ابجد گشته بیان ای ابار ‌ ‌ ‌ ‌ معنی زوال آمده تاج خرد ای

هم بدان ای زیرکان بهتر ‌ ‌ ‌ ‌ نیز شد جهانی از آن ای فخر زمان

خوان بیا ز فتح اول معنیش رفتن بدان ‌ ‌ ‌ ‌ کرد آید غلط خوانند عام هر زمان

دان دکا از فتح اول معنی زیرکی ‌ ‌ ‌ ‌ از ضم آید معنیش خورشید ای ذکی

با ج ابجد چو بکلمه آید فصل سیتا ‌ ‌ ‌ ‌ زان یکی تازی دیگر فارسی ای

اولین آن فصل تازی ای سخن ‌ ‌ ‌ ‌ معنی ابیستاده هم کنده بیکر بیان

آن کنه کان خرد باشد بیم زینگار ‌ ‌ ‌ ‌ در زبان هندیان چیزی ای هوشیار

خوان و ... از ضم اول زان باشد ‌ ‌ ‌ ‌ معنیش سر بدان ای سر اهل عقول

نام ... آن بیع الاخر ای فخر زمان ‌ ‌ ‌ ‌ فی بیع الثانی آمد نام آن ای نشان

ثانی ... ای گوی که ثالث هم بود ‌ ‌ ‌ ‌ خوان ... از فتح اول ای خداوند خرد

۲۲

[illegible]

معنیش اسپید باشد هم گرانه ای عزیز — اولش مکسور می باشد غلط ای پر تمیز

وان ردی از فتح اول دال او مکسور خوان — معنیش باشد خلاف جید ای قدسی مکان

گر مشدد دال را خوانی غلط باشد شدید — خوان رضا از کسر خوشنودی بگو معنی او

در میان منتخب از فتح گفت ای فتح یاب — وان رضا را اولش مفتوح ای اولی الالباب

معنیش جمع عنایت کن عنایت بر جهان — همچنین باشد قضیه وان قضایا جمع آن

خوان رواج از فتح اول معنیش رونق بگو — نی ز کسر اولین ای خسرو پاکیزه خو

اول رفعت بخوان مکسور ای شمس مبین — معنیش باشد بلندی نی ز فتح اولین

فارسی فصل است اینجا ای عزیز هوشیار — معنی [illegible] هست و در فارسی این بشمار

اولین آن راه را ای رهنمای گمرهان — دومین آن نام حاکم بود در هندوستان

رایگان چیزی که می یابند در اثنای راه — بی بدل بی محنتی بی رنج از فضل اله

اصل این رایگان جهان بایدل ز ها پیدا — پس از آن شد رایگان مشهور در روی زمان

اول رنگ آمده مفتوح ای [illegible] — معنی او [illegible] دان ای خسرو معنی نگار

اولین معروف تا نی دان نصیب و حصه نیز — سیومین آن عیب دار رنج و محنت ای عزیز

پنجمین قوت بدان سادس نو جان را بشمار — هفتمین آن اشتر باشد بدان ای شهسوار

کان همی دارند بهر حصول بچگان — هشتمین آن رو بهم نفعی بدان ای [illegible]

وان سیم نوزده درویشی ای قدسی شعار | یازده طاز و درویشی سیم قاعده قانون شمار

دوازده نخجیر و بر کوهی الیقین ای کامگار | سیزده شد مکر و حیله سیم و دنا منکر

چارده رویدن و پهن بیابان هم | هیچ چو درنگ سبب خود و رشته بدکن لازم

پانزده درمعنی خوبی لطافت هم نگار | شانزده باشد خوشی و تندرستی هم شمار

هفدهم هم معنی مثل است آن ای پر حیا | هژدهم هم معنی خوشت ای اهل کار

نوزده وان رونق کار و رواج هم دیدار | بیستم وان پایه اندک یقین ای یار

بیست و یک وان تجارت ای یار نامدار | بیست و دو وا خداوند هم ان ای

بیست و سوم بد ای نیکوکار خوب رو | بیست و چارم خال باشد ای نگار مشکبو

بیست و پنجم وان شیرین کار را ای نه زبان | بیست و ششم باشد جلاجل ای سخن سنج

بیست و هفتم باشد جبال الثنا ای کیا | بیست و هشتم شیر هم با ای عزیز پر حیا

بیست و نه احوال بدان ای نکته فهم زر | وان سی ام اخیار ای ...

باب پنجم و فصل و رسید پایان | اولین باب ... دیگر فارسی ای نکته دان

اولین فصل تازی ای عزیز هوشیار | معنی زالیست مردی گان ...

یعنی آن مرد خود بسیار چیز ای خورده دان | اول ترتیب مکسورست ای جان جهان

معنیش ... بابت ... باشد ای نگار | فارسی گرد و بفتح اولین ای کامکار

۴

خوان زمرد را بضم اولین و دویمین | رای ابجد شد مشدد ای شه روشن جبین
معنی او نام قسمی از جواهر یاد دار | وان ز بام از کسر اول معنیش باشد بهار
اول زهره بخوان مفتوح ای روشن عذار | آن زنی کان روی او رخشان بود ای کامیاب
نیز نام فاطمه بنت محمد مصطفی | خوان زود از جان و دل ای روح پاک مجتبی
فارسی فصل است اینجا ای سخن سنج زار | معنی زای است زاید خوان ای نقش ای خواجه
زاد و زاد و زاره را کیا ای بی هنر بسیار گو | اشتر مشهور میند جاید بیحیا سختش شمرد
زان کلام بیهده را زاژ خانی گفته اند | آن کسان کز رشته تحریر گوهر سفته اند
زم بفتح اولین با سر بخوان ای گرم خو | خوان زمستان این زمان را چون گلستان
کثرت سرما زمستان را بود ای دلستان | کثرت کوه است کوهستان و شاخستان بدان
با سیین بی نقط دو فصل رو آغاز کار | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای نامدار
اولین زان فصل تازی ای سخن سنج نکو | معنی سیین مرد و قریه ای بلند گو
[illegible] | آمده ساو از فتح دال ای عالی همم
آمده فعل مقاید سیاوه ای شه [illegible] | چون شباق آمد سباق از کسر اول یاد دار
فی از فتح اولین ای نکته سنج مهربان | معنی اول لغت [illegible] بیان
لیک آن اسبق [illegible] | معنی ثانی لغت [illegible]

۲۵

خوان سَحاب از فتح اول فی کسر اولین | معنی او ابر باشد ای سخا بی هیچ دین

وان سُحاب از فتح اول نیز ضم ای کیا | معنی او کوز آسیب ای عزیز آشنا

سُبحه از ضم نخستین معنیش تسبیح دان | اول سبحات مکسور است ای جان جهان

معنیش مهره که زیر دامن وغیره بود | از برای محکمی فرزندهای اهل حشر

سجدهٔ قرآن و سجدهٔ نماز از فتح خوان | ابرو خواهی چه ابرو سجده میکن جاودان

چون بود سجده بمعنی سر نهادن بر زمین | مسجد در شین مفتوح و هم مکسور خوان ای نیک بین

سُرّیه از ضم اول را و مکسور خوان | رای هم باشد ای سخن سنج زمان

معنیش واهی که آمد در تصرف ای نکو | میشود نسبت بسوی سُر ای فرخنده خو

ستر از کسر نخستین وان جماع معنی آن | ضم سُر بید از تغیر است ای جوان

بهر نسبت ضم شده و جای کسره ای نکو | همچنین میخوان تهامی تا ببای او نکو

وان تهامی را به نسبت اولش مفتوح | ای سخن فهم زمان

همچنین در بصره شه بصری خوان بکسر ای نگار | خوان بصری هم از فتح اول ای ضم ای گلعذار

خوان سَری یعنی یکی در ان ای فرخنده خو | معنیش مشهور یعنی زرا سقطی بگو

سین او مکسور میباشد غلط ای آشنا | رائش از تشدید خواندن آن خطا ای پر عطا

اول ستغر بنا مضموم آن ای باوفا | معنیش باشد گیاهی مشتهر در روزگار

[illegible]

۲۶۱

وان سلامت همچو تحیات ای حکیم مهربان — در سلامت یای لاحق بتازی ای جوان

سمت از فتح نخستین معنیش باشد طریق — خوان سوال از ضم اول لی ز فتح استای

آمد بربای شد کسره هم تشدید خوان — معنیش سرو ازهم سالار هم بشنو بدان

فارسی فصل آمد ای نکته سنج روزگار — سه بسین مهمله اندر عدد می‌کن شمار

در زبان فارسی باید صاد چون آید حرف — گر بباشد ذکر شد در اصطلاحات ای سگرف

شبلشا از نخستین لی ز فتح استای نکو — معنیش باشد برد ای شکوی قمار

خوان سپهبد را بکسر اولین ای شهسوار — بای او خوان فارسی مفتوح ای معنی نگار

بای جد معصوم با حساب لشکر بگو — وان سپهسالار تو بد صاحب ان ای نکو

سار را اشتر بدان زنده شتر بین ساربان — سام دارد پنج معنی ای سخن سنج زمان

اولین تو نام پور نوح پیغمبر بگو — دو یمین آن جد رستم باب زال زر ار شنو

سیومین آن پنج و چارم آتش آمد بخوان — انکه در آتش بود آن را سمندر نام خوان

معنی پنجم سیاه مرد آن یقین ای نیک خو — همزه را انداخته گفتند سامندر باو

بعد از آن تخفیف کرده در الف هم یک هر — حالیا می‌خوان سمندر ای برادر بی تمیز

همچنین هم نام کوهی ای زبان فر — در زبان تازی آمد معنی و مرگ زر

هم بهادان کم بهایی در کان واحد سامه چهان — در زبان هندوان نام کتاب ای نکته دان

باب ششم در حروف معجمه و دو فصل آن در وی بخیز ‌ ‌ زان یکی تازی و دیگر فارسی ای جمیز

اولین فصل از تازی ای سبحه قاز ‌ ‌ معنی ششین است آن مرد بکینه ساز

هم پدان بسیار معوج نیز کم عیب نیز ‌ ‌ دیگ و بین و دیگ معنی هم بدان العزیز

نیز هر دو کان و بسیار شهوت ای جوان ‌ ‌ شهوت و هم رانگه دار ای غیر نیز تکیه دار

شافعی از کسر قائم امام با صفا ‌ ‌ خوان شباب از فتح اول دان جوانی کیا

نی ز ضم اولین ای صاحب فرزانگی ‌ ‌ دان شجاعت را به فتح اولین مردانگی

خوان شمال از فتح اول معنیش باد ای شمار ‌ ‌ کان وزد از سوی دست راست ای معنی نگار

لیک آن وقتی که سوی قبله بنهادت روان ‌ ‌ پشت سوی مشرق باد ای لیس مهربان

گر بخوانی اولش مکسور چپ بگو ‌ ‌ نیز خوی و طبع آن مستی و ای نیک خو

اول شطرنج مکسور است ای دانای راز ‌ ‌ معنیش دان تازی شهور ای برای ناز

وز چه پیش شنو شطرنج را ای بردبار ‌ ‌ اصل این شش رنگ تعریب است شطرنج از

آمده شش رنگ شین را ای مفتوح خوان ‌ ‌ فارسی کاف است و نون تازی افسا کرد آن

صورت انسان بیا از چین پدید سر گو ‌ ‌ پنجم او چون سو فرق ادهی بیم

راست پای نر فتاده چپ ماده بود ‌ ‌ ماده را بر عکس آن پای چپ افتاده بود

هر که کنند و هم در آن دم پس ای سال ‌ ‌ یا لیس ار دو سال شیرای شوهر شده

۲۸

میشود حاصل بنیسان آن نبات ... میکند اطراف آن خالی جبان ای پر نبار
کنده گرد از زمین از قوت اندک شبان ... پس نشسته در گلوی کلو یا سنگ غوزن

بسته بر پیچش بهم پیچ محکم ای نگار ... آن بهایم گرسنه غایت بوای پخته کار
مینمایندان بهایم را علف یالجم زران ... جانب طعمه دوان پیچ افتند بی گمان
نیز دان مردم گیا سنگ کن از بر شمار ... نام آن بازی که معروف آمده در روزگار
مهره ها از چوب صنوبر السنان ... ز آن سبب شطرنگ آمد نام آن ای کاردان
آمده شطرنج تعریبش شنو ای هوشیار ... راست بازی بهتر است از جمله بازی ای نگار
شحنه از کسره نخستین معنی او پاسبان ... خوان شنو از ضم اول ای سخن سنج زمان
شدن را بمفتوح خوان مضموم هم مکسور هم ... معنی او خوردن آب به قدر شالش ای عزیز
آمده شافول با قاف ای سخن فهم دیگر ... هاشه میگوید آنرا ساهل ای معنی نگار
معنی او آلت معمار زرشناسه از ان ... خانه دین را بکن معمور ای دانش
فارسی فصل آمد ای نکته فهم ور ... شست اسپان لب لطای
تا رشن ستیغان ای خسر و شیرین زبان ... آنکه میگویند از صادش غلط باشد بدان
زانکه نا صاد در زبان ای ریز بین ... هم حرو هفت آمد در بیان صد رهین
شاه اسپرغم بگو هم شاه اسپرهم بخوان ... شاه اسپرغم شنو هم شاه سپرم را بدان

۲۹

آمد شاه سوم همدان تو شاه اسپرم | این همه را نام ریحان تو ای تاج کرم
تا از پیش شنیدی وجه آن ای عارف روشن ضمیر | وجه ایجادش بشنو ای خسرو پند پذیر
آن شنیدی پیش از هنگام کسری ای فهیم | روزی در دیوان کسری ناگهان ماری عظیم
تیر گشتش گشت ظاهر حاضران خائف شدند | قصد ماری کشتن گفت شاه هوشمند
هر گذر از سر کی این مار را از حاضران | در پیش رفتند در جاهی درآمد بیگمان
باز بعد سالی آمد مار در دیوان شاه | از دهن انداخت قدری تخمها خرد و سیاه
تخم او کشتند از حکم شهنشاه زمان | شاه اسپرغم شده پیدا ازو در بوستان
نافعش میدان تو از بهر تو اسیر و زکام | شاه دارو نام انگوری شراب ای نیکنام
وجه تسمیه شنو ای خسرو جمشید جاه | چون گرفته آب ز انگورها جمشید شاه
بعد جوشش صاف او نوشید از جان شهریار | یافتش چون زهر آن تلخ بود و تلخ ای هوشیار
زان سبب بگذاشت آن را شاه در گوشه نهان | یک کنیز شاه را شد عارضه صعب جنان
کز سبب تاب درد شقیقه موت را | بر حیات خود نموده بهتری ای دلربا
از برای مرگ آن تلخ آب انگوری چشید | در میان ناگهان صحتش شد پدید
این حقیقت چون شنید خسرو جمشید شاه | شاه دارو گفته نامش آن شه عالم پناه
شاه جان را چیز بی کو ای تو شاه زمن | اصل وجه شاهگان ای شاه بشنو تو سخن

بای و گروه بدل ز یا بخوان تو شایگان
نام گنج خسرو پرویز بدان ای نکته دان

نیز آن گنج کلان کو لایق شاهان شمار
نام او شد شایگان ای شهریار کامگار

قافیه را دان که در وی شد تکلم ای عزیز
آن دو قسم آمد خفی و یا جلی ای با تمیز

آنکه در آخر الف هم نون بود ای نکته دان
نام او باشد خفی هم معنی فاعل بدان

الف و نون در آخر کلمات برای معنی فاعل باید ۱۲

همچو خندان هست و گریان ای نگار خنده رو
باز بان یا دهان در قافیه باید شنو

آنکه را معنی جمع است مثل مردان و زنان
نام او را دان جلی ای واقف از رمز [illegible]

معنیش ان کار فرمودن بود احر نیز
در کتابت نیز آمد وسعت ای نحریر

ای بمعنی لفظ شایگان ۱۲

با سبا و بی نقط بشنو تو ای دانای راز
صبا و را معنی بدان تو آن خروس ای شاهباز

کان کند بر ماکیان بانگ ای نگار خوش نوا
هم بدان معنی و روی او سیاه ای آشنا

هم بدان آن رگ که در دو چشم اشتر شد پدید
عارضه گردد از آن رگ اشتران را [illegible]

خوان صبوح از ضم ز معنی او بامداد
گر بخوانی اوش مفتوح ای اهل وداد

معنیش آن باده کان نوشند وقت صبحگاه
توبه کن وقت سحر تا پاک گردی از گناه

دان صبیر از فتح اول نام [illegible] کشور خوران
معنیش ان نام دارو ایلوا خوانند [illegible]

خوان صحاح از فتح اول ای شه معتبر
معنیش نام کتاب جوهری ای [illegible]

کسر بر وی دان ضعیف ای [illegible]
آن کتاب اندر لغت بس معتبر مشهور

ای بر صحاح ۱۲

۳۱

وان صِحاب از کسر اول معنیش یاران بخوان — خوان صَداق از فتح اول مهر زن [illegible]

نی ز ضم اولین ای خسرو فرخنده خو — صَمت از فتح نخستین خامشی معنی او

صَمغ از فتح نخستین آن عصاره از درخت — در زبان هند میگویند گوند ای نیکبخت

نی ز کسر اولین ای صاحب روی زمین — صومعه را دان بفتح میم ای [illegible]

صَنعت از فتح نخستین پیشه هم کار خوان — وان صِناعت را بکسر اولین ای نکته دان

معنی او نیز پیشه راستی را پیشه گیر — صَفح از فتح نخستین ای [illegible] روشن ضمیر

معنیش باشد ورق از مصحف اعظم بخوان — نیز دانی گوشهٔ هر چیز ای روشن روان

از سکون فا اگر صفحه بخوانی ای عزیز — وان غلط آن لفظ را ای خسرو صاحب تمیز

اول و ثانی ز مفتوح خوان ای هوشیار — معنیش چیزی بقدر اسپند ای [illegible]

باب ضاد و نقطه دار آمد بدان ای نکته دان — معنی ضاد است هدهد ای سلیمان زمان

خوان ضَجر را بفتح اولین حاجت شمار — چون کنی نسبت بچیزی خوان ضجر [illegible]

وان ضَرر از فتح اول معنیش لازم بگو — در لغت تحقیق این بد شد ای نیکخو

اول ضُعف آمده مفتوح و هم مضموم گاه — معنیش دان ناتوانی ای قوی [illegible]

ناتوانی گر ز فتح آمد ای لبیب — ناتوانی بدن از ضم بخوانی ای [illegible]

باب طای بی نقط آمد بدان ای هوشیار — معنی طای است [illegible]

معنی او نیز آن شخصی بدان ای شهره‌دان
کان کند خواهش بجماع و صحبت [illegible]

فتح بعد طلمیا خوان ای شاه ایزد کامکار
معنی او طایری و آن نویره بهر شکار

گر چنین گویند بهر صید طلیا ست باز
اینچنین گفتن روا نی شاید بتو ای [illegible]

حالیا طلیا همی گویند بهر شی ازان
شد باستعمال مطلق هم مقید بیان

یعنی استعمال خاص از بهر عام است ای نگار
همچنین از بهر [illegible] ای [illegible] نگار

[illegible] گشته بمعنی [illegible] بیان
هم باستعمال رابطی مردم بجهان

در سن الانسان [illegible] قول [illegible] اندر صراح
در لغت لبس [illegible] آمد صراح ای نیکنام

گشته بهر عام استعمال خاص ای نیکبخت
فارسی طلیار را دانند بازای هر دو

تای فوقانی رقم سازند زان اندر زبان
در زبان فارسی این طا نیاید ای جوان

وان تطفل اشتقاق از اسم جامد ای عزیز
چون تحجر از حجر آمد بیان ای پر تمیز

در ره وزن طلانیح چون جد یادار
معنیش جمع طلیعه هم فیج ای هشیار

خوان طلانیث بضم طا و کسر نون بدان
فتح [illegible] ان بیر نون ثانی ای ستوده وی بیز

معنیش آرام حاصل شد مطمین مشتق ازین
خوان طمع از فتحتین اول و در سکین

پس بدان تازی زبان طلیار را ای آشنا
گفته آن سلمان که باشد ساقه طلیار

در میان شعر خود از عطای خطی بر نگار
مدعای شعر او سازم رقم ای هوشیار

آنچنان طیار شد در عهد تو قرآن او — [illegible] بینید [illegible]

نام شخصی وان طفیل ای ... مدار با تمیز — [illegible] طلب [illegible]

یا طبیب را مشدد خوان تو هم کسور دان — معنیش [illegible]

طبیب آمد هم مطیب نام ابنا [illegible] — مشتهر از طبیب [illegible]

باب طا بی نقطه دار آمد بدان ای اهل راز — معنی طا آن [illegible] بسیار [illegible]

خوان [illegible] — معنیش [illegible]

از سکون لام ظلمات [illegible] — [illegible]

معنیش بسیار تاریکی بدان ای ماهرو — قدر مهتاب [illegible]

باب عین بی نقطه شد [illegible] دلی ای نور عز — معنی عین آنکه [illegible] چشم [illegible] روشن [illegible]

عین چشم و آفتاب و چشمه را تو بدان — چشمه میزان [illegible]

هم بدان ای دیده بان جاسوس مهتر ای نگار — هم گزیده [illegible] بهتر [illegible] یاران [illegible]

هم بدان کعبه [illegible] است ای خجسته — هم بدان [illegible] که از سوی [illegible]

هم [illegible] — [illegible]

اهل شهر [illegible] هم بدان معنی آن — [illegible]

هم بخوان [illegible] نام [illegible] شام [illegible] — [illegible]

هم عبابان یک سنگ که باشد از نهیل ای نکته دان	نیز تا ده باشد هشتار نهیل ای کامران

هم نیزلان نام حرفی از تهجی یاد دار	ماج باضر هم بدان جا ضر [illegible] ای [illegible]

هم حقیقت نیز [illegible] ای [illegible]	اگر [illegible] واکثیان [illegible]

هم بدان [illegible] قبیله هم گروه [illegible]	[illegible] هم نظر کردن بدان ای [illegible]

آن برادر ان که باشد [illegible]	دایره بار [illegible] پوست [illegible]

[illegible] کشتن [illegible]	نشسته باشی [illegible] ای [illegible]

[illegible] از فتح نخستین معنی او [illegible]	خوان [illegible] از کسر اول [illegible]

[illegible] باید [illegible] ای [illegible]	دار [illegible] از فتح اول باد دار ای [illegible]

[illegible] ای [illegible]	جمع او باشد [illegible] ای [illegible]

عاریت [illegible] از تخفیف یاد در روزگار	نیز عاریت [illegible] ای هوشیار

[illegible] نخستین [illegible]	[illegible] ای سخن [illegible]

[illegible]	بار [illegible] از فتح اول [illegible]

[illegible] از فتح اول [illegible]	عشر [illegible] از کسر [illegible]

[illegible]	اول [illegible] ای [illegible]

[illegible]	[illegible] ای [illegible]

معنیش چیزی که گیرند آن از غیر آن | غضبا زنهم نخستین خوان و هم زانجوان

خوان عطارد را بکسر ای فرخنده خو | معنیش نام ستاره و آن بسی نیکو بگو

وان عطش از فتحتین اولین و دویمین | معنیش وان تشنگی ای گوهر پاک دین

خوان علاوه را بکسر اولین ای هوشیار | معنیش چیزی که بر چیزی زیاده شد شمار

وان عمامه را بکسر اولین دستار خوان | خوان عیادت را بکسر اولین ای نکته دان

معنی او پرسش بیمار ای دانای راز | وان ز عقعق را بفتح اولین ای شاهباز

معنی او طایری معروف هست ای نگار | لیک او مجهول باشد هم بنزد ...

خوان عیال را بکسر اول عیال مردمان | عطر ملبوس آمده ای گلعذار نکته دان

معنیش خوشبوی معروف وان ای شکیبو | خوان فتح اولین خوشبو شنیدن را بدو

خوان عیان را بکسر اول معنی او آشکار | آشکارا از کسی هرگز مگو ای بردبار

عوق با بستن عوج با آن طویل القد بدان | عوق را با نون عنق گویند ...

باب غین معجمه دو فصل بر وشد عیان | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای نکته دان

اولین آن فصل تازی گشت غو تازه | معنی غین ست ابر و سیغ ای ...

معنی آن تشنگی هم دان تو ای عین عطا | هم بدان تو تیرگی را ای صریح سخا

غرفه از فتح نخستین آمده ای کامران | معنی او آب یکرفتن بکف ای مهربان

۳۶

بنه ز ضم خوان ... بیکشت آب ای ... — خوان غژ آلیان ز فتح اول معنی اش ابریکو

هست غژغاو ای بفتح اول و لین آخرین ترک — زای منقوط است در وی ای شریف عزیز

زای آخر را بخوان مشدد ای مشفق خبیر — صاحب صحاح غژ الیان است از تشدید [illegible]

بعضی از تخفیف آن را خوانده ای [illegible] — معنی غژ آل [illegible]

دان غلط از تحقیق اولین [illegible] — معنیش میدان خلاف صحاح ای [illegible]

یای آخر و غلط باشد غلط ای هوشیار — از سکون لام صحیح اند اهل روزگار

خوان غمو [illegible] از فتح اول ای [illegible] — معنی او دان [illegible] سوگند [illegible] ای [illegible]

آن قسم [illegible] فعل ماضی صحیح [illegible] ای [illegible] — تو توانی [illegible] خور [illegible] سوگند [illegible]

فارسی [illegible] فصل [illegible] اینجا ای [illegible] — خوان [illegible] ال [illegible]

اول فتح دال [illegible] مفتوح ثانی [illegible] — دال او مکسور است [illegible] بدان

معنی [illegible] ای نگار — غولنجه تحفه آید معنی [illegible] آشکار

خوان [illegible] کاف [illegible] — عام [illegible] کاف [illegible] زبان

غاو [illegible] ای [illegible] نگار — شین را منقوط و مفتوح است ای [illegible]

نون [illegible] وان کاف [illegible] و فارسی [illegible] — معنیش [illegible] کار [illegible]

[illegible] گویند آنرا [illegible] — معنی [illegible]

غاو باشد گاو و معنی شنگ شان تو شنو — گرسنه [illegible] تو خواهی [illegible]

در میان باب غاو فصل آمد باز — زان یکی تازی دیگر فارسی [illegible]

اولینش فصل تازی را تو کن تمیز — معنی فخار الفخ را [illegible]

خوان فرار از فتح اول معنیش یکسر گریز — وان فرح از فتحتین یعنی [illegible]

معنیش باشد طرب یعنی خوشی بی کران — خوان فصیل قلعه را از [illegible]

معنیش دیوار اندر قلعه باشد یا جدار — وان سفیل قلعه از سیفین [illegible]

خوان فلان از ضم اولی فتح اولین — معنیش باشد کنایه از کسی [illegible]

فحفح از ضم تحتین معنیش معروف دان — عام [illegible] از فتح تحتین در زبان

آمده فهرس بکسر فا و را از غیر تا — بی گمان فهرست [illegible] ای کیان

فارسی فصل است اینجا ای عزیز [illegible] — معنی فای آمد و فار ای [illegible]

اولین آن شد نگین [illegible] — ثانی استعمال فا در جا های با آید بدان

همچو فا او گفت با او گفت [illegible] — فا هم دارد چهار معنی اولین زنگ [illegible]

وان دوم تشبیه و باشد تا الف [illegible] — چارمین آن نام قصبه از خراسان [illegible]

باب قاف آمد چو عقا [illegible] — قاف را معنی [illegible]

هم بدان کوه زبرجد گرد عالم آشکار — خوان قباله از الفتح اولین ای [illegible]

۳۸

۳۹

سیمش [illegible] که [illegible] شهر کرده اندران / [illegible]

گاهی آن [illegible] خویشتن نیز آید ای [illegible] / خوان قبول از ضم اول ای [illegible] معروف دان

سیمش [illegible] / [illegible] باشد [illegible] ای [illegible]

مر [illegible] را در چاه افگندن بدان [illegible] / گر بخوانی اولش مفتوح ای فرخنده [illegible]

وان قبول است [illegible] از پای [illegible] بیگمان / [illegible] باشد پذیرفتن بدان ای [illegible]

خوان [illegible] از ضم قاف اول [illegible] / قاف ثانی آید [illegible] ای [illegible]

سیمش [illegible] از [illegible] ای [illegible] / آمده [illegible] بالفتح اولین بخشش بدان

[illegible] از [illegible] / خوان [illegible] از [illegible]

سیمش سوگند باشد ای عزیز راستکار / از سکون ثانی آمد [illegible] کردن یاد دار

از سکون [illegible] وان [illegible] ای نکته دان / [illegible] آمد [illegible] الامکان

سیمش آبادی [illegible] یاد دار / خوان قضاعه بالفتح اولین [illegible]

سیمش [illegible] سنگ [illegible] بدان / صاحب [illegible] گفته [illegible]

[illegible] / خوان [illegible]

[illegible] / خوان [illegible]

[illegible] / وان [illegible] بالفتح اولین ای [illegible]

معنی او ضد حرص آمد بدان ای با غنا | فحصه از ضم نخستین آن ای برادر

قطره از شیخ دل فی کبسر و لین | معنیش وان پل که [illegible] باشد [illegible]

باب کاف آمد بدان و فصل سی و دو | تا ان یکی تازی و دیگر فارسی را یاد دار

اولین آن فصل تازی ای سخن فهم | معنی کاف است [illegible]

هست کعبة الجنا نام عالمی مشهور که | وان [illegible] احبار را بعد از کعب ای نیکخو

آمده کفاره از تشدید فا ای برزبار | معنی او وان پل [illegible] ای [illegible]

هم بدان کور نجامه را بفتح اولین | معنی او هیچ [illegible] ای [illegible]

خوان کیاست را بفتح کاف تازی ای [illegible] | معنیش وانائی آمد ای سخن سنج [illegible]

فارسی فصل است اینجا ای عزیز | کاف را زی خوان [illegible]

آمده [illegible] اولین ای شهریار | تازیش اقلیم از کشتین یاد دار

خوان کجک از فتحتین اولین و دومین | معنی او هفت آمد ای [illegible]

اولین آن آهنی کان بر سر فیلان زنند | واندر انگشت قدر معنی آنکه باشد [illegible]

دومین چوب کجی باشد که بر چوب گر | آن همی [illegible] ای خداوند هنر

گویهای سیم و زر از وی معلق می کنند | تیرانداز [illegible] هر کسی ای ارجمند

هر که زد آن گوی از تیر ای شیر دغا | آنکس را [illegible] خلعت [illegible]

سیوم این چون کسی گوید فلان ... هزاران — هم دهل از وی نوازند هم کرنا
چهارمین آنکه ... باشد ... — آن ز پشت پا بود یا از دوش ای عمو
پنجمین کوراغلی خرمای ... — وان ششم قفا ... هم داروی ...
وان گشادن را بکاف فارسی گویند — هم بکاف تازی آمد معنیش باشد عیان
لام آید بدان و فصل و رد استغفار — زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار
اولینش فصل تازی ای نگار از رو — معنی لا لام است آن بردی آن ...
کان نصیحت کرده شد هم وان بلا است ای — معنی او وان ... هم ... ای ...
هم نهاده ای تیر ... آن نگار — هم ... آن ... معنی ... آن
لام الف را وجه ترکیب ای معنی نگار — این چنین معلوم شد از خویش ... نگار
لام الف و حرف با شد ای ... کلام — چون الف ساکن بود و ماندلا ... مدام
زان سبب حرکت بیابد بر ... ای ذو فنون — لام را الحق ازو کردند از بهر سکون
گر کسی گوید چرا کردند الحق خاص لام — بشنوی از جان جواب بس ای پسر فرخنده نام
و الف لام است حاوی بین ای دلستان — در دل لام است هم حرف الف ای نکته‌دان
زان سبب ... کردند ... را باسم ... — ... همچون الف ... ای ...
... کردن ... ای نگار — هم ... کردن ... واد

هم فشردن چیزی از چنگ بدان معنی آن — پنجه را رنجه مکن از زور ننمای ای جوان

خوان لآلی را ز فتح اولین زند سیتر — معنی و جمع لؤلؤهای ...

ضیفنی از ضم اولین ای آشنای روزگار — ضیفن آمد بدان لازم تو کن معنی نگار

لازمی از پای می باشد علطای نیکنام — خوان لجام از کسر اول معنی آن خوان لگام

فارسی فصل ای شیرین کلام ور نگار — چار معنی لام را در فارسی تو بر شمار

اولین ان ... در روشنی ثانی سنگ تیز — نیل و غیره هم بدان معنی آن ای پر تمیز

هم سپید سوخته هم لاجوردی ... — کان کشند از بهر چشم زخم بد برکوکنان

سوم یکی لاف و گزاف و چارمین ... — لاخ را تو جای ان نام کن یاد دار

سنگ لاخ و دیو لاخ و رود لاخ انگه ... — هم بوزن ... — هیچ جا ترکیب آن

بابیسم آمد بدان دو فصل در وی آشکار — زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولینش فصل تازی ای عزیز پر تمیز — معنی میسم ... و ... تو نیز

آمده مجمر بوزن عنبر ای قدسی مکان — سعنش چیزی که می سوزند ...

مجمره از فتح اول دان ... ای هوشیار — لی از کسر میم آمد ای ... معنی نگار

خوان مدارا ... — فارسی گرو ... تازی ای ...

مدرسه از کسر دان جای درس ... — فاعلش باشد مدرس ...

۴۳

دان مراز صاحب اولیه که بهره برند | خوان مرج از فتحتین اولین و دوم نیز

معنی کثیر باشد فساد ازوان | چو شود با هرج ذکرش ای ساکن نکو

سه لام مدح اغلاط بهم آمیختن | یا بود مدموغ بهر ای شه فرخنده خو

معنی مرسوله امیدان فرستاده یقین | لیک مرسوا غلط باشد بدان ای با تمیز

بهترین شد مرسله از صیغه مفعول آن | دان مروت هم مروت هر دو یک معنی خوان

اولش مضموم مصدر فعل است معنی ای نکو | گر بخوانی اولش مضموم و مفتوح نکو

واو مفتوح با تشدید باشد ای عزیز | لیس خلاف آمد بتحقیق ای شه صاحب تمیز

گر کنی همزه بدل با واو ای فرخنده نام | واو شد در واو مدغم ای شه عالی مقام

پس مروت می شود از ضمتین ای [illegible] | می شود همچون که مشهور است ای [illegible]

خوان مساحت بکسر اولین ای [illegible] | معنیش پیمودن زمین ای نیکخو

هست مستغرق بکسر ای معنی آن | هست مستغنی بکسر ای اهل طریق

معنیش آمیزنده با دان عشیت حال را | معنی آنکه بسیم ثانی آمد ای [illegible]

معنی او آنکه وارد اعتماد ای | معنی مزبور در قوم است ای معنی

... باشد ... معنی ... | عام فهمیده از روی غلط معنی آن

یعنی مزبور آنکه بالا کرده ای | زیر او معنی بالا تصور کرده اند

تحریر نقش خط بر گرفتن

گرد ابند ۱۲

هم بدان معنی بود سینا شد صحیح — زانکه دیبا هست ... [illegible]

آمده بیست بکسر اولین ای ملح خوان — معنیش باشد ستودن ای ... [illegible]

آمده معجر بوزن منبر ای قدسی شعار — معنیش چیزی که اندازند بر سر ... [illegible]

عام میگویند آنرا میز ای والا مکان — آمده مِصعَد به فتح دل هم از کسر کمان

نکهت است از ضم راء بخش بدان معنی او — نی ز فتح راء ای ... فرخنده خو

باز نی از کسر راء ی نقطه ار آید عیان — معنی او نام نحوی فتح بر الیش مخوان

خوان نابیب را بضم اول و مفتوح لام — با تشدید مفتوح است ای عالی مقام

معنیش باشد لباب آن غلط ای آشنا — هم عجب مثل آن باشد غلط ای با وفا

وان منازه هم منار از فتح اول هر دو خوان — معنیش لغوی عمارت بس بلند ای کاردان

آمده منک بفتح کاف ای قدسی شعار — معنیش نام فرشته هم بفتح ای نیک کار

آمده مورد بکسر راء ای انشا گر اسے — معنیش جای ورود ... [illegible]

هرچه آن ظرفی که ... حرف علت شد عیان — جای فا کلمه تو حرف واو یا یا را بدان

بعد از آن مکسور باشد همچو موطن یادوار — همچو موعد مثل آن بسیار باشد ای عزیز

وان مگر شش لفظ را از فتح عین یاد گیر

موضع و هم موقع هم مورد است ای ... — موصد و هم موحل هم ... [illegible]

مهران ممالک بفتح اولین ای نکته دان / خوان مهام از فتح اول ای شهنشاه جهان

معنیش با جمع مهم حضرت ای شه داننده / کسر هم با تشدید خوان ای زیرک

معنیش ان مرده ای تکیه گاه زنده دار / اول بنشاط مفتوح ای نگین عذار

معنی وان نی کان شانه زن می کند / هم بیا آید ... ای یار

گر بجوئی اوش مضموم آن مهر ابدان / کان ... ای ... میان

معنی متصدی ای پیش آینده بگو / وان ... ای خسرو پاکیزه

معنی مستوفی آنکه میگیرد تمام / مصدر استیفا گرفتن جمله شیء ای ...

فارسی فصل است اینجا ای سخن سنج ... / امده فرهنگ بفتح اول ای جان ...

زای نقطه دار ساکن کاف و خوان فارسی / معنیش ... بدان گر تو بمعنی ...

مرغ از فتح ... ان گیاهی ای ... / هندیان گویند ازاده ... باغ ...

... ای ... دان / زا ... معنی ... ای سخن ...

ابتدا آمد ... فصل ... / زان ... ای ...

اولین ان فصل ... ای ... / معنی ... ان ...

هم دوات ... نام ... هم بدان / هم بدان ... ای سخن ...

خوان ... از فتح اول معنیش شادی بگیر / وان ... الضم اولین ای ...

۴۵

معنیش باشد خلاصه ای زفتح اولین — نقص آن با فتح نخست آمد کی معنی پژوه

خوان نکات از کسر اول جمع نکته بر شمار — آمده نکبت بکسر اولین ای هوشیار

معنی خواری و هم خستگی ای دوربین — صاحب ناموس میگویند [illegible]

معنیش باشد مصیبت ای سخن هم زبان — وان مفرج را بفتح اولین [illegible]

خوان تو تعبیر بنوبه ای مه بی وقار — بست مفرج غلط با همره ای [illegible]

فاسی فصل است اینجا ای سخن سنج زبان — معنی لون و دیدان [illegible]

اولین وان بنه گان از جهان [illegible] — دو بین باشد مخفف بهر اکنون [illegible]

هم بدان از استعاره ابر و رنگین [illegible] — میم با تشدید بخوان مضموم ای [illegible]

وا را و مجهول معنیش آن زن شمار — شوی آن زن زیره باشد و [illegible]

وان [illegible] باخصم [illegible] — ضدا و بیوه بدان ای نکته سنج مهر خو

خوان بنی از کسر تین اولین و [illegible] — یای مجهول [illegible]

آماده این باب واای نکته فهم روزگار — معنی وا وست کوتان [illegible]

خوان وجاهت را بفتح اولین ای نامور — معنی وزان [illegible] شناس [illegible]

وان وداع از فتح اول معنیش [illegible] — خوان [illegible] از ضم اول ای سخن سنج [illegible]

معنی او شستن اعضای [illegible] — کر بجو الی اولش مفتوح آن [illegible]

مخصوص علم سمی شنو نیز زان ارجه کی باز خوان و فا از فتح الف کلی ای عزیز آشنا

نیستش باشد کجا [illegible] نمکین گریبان / وان لا ابیا را بفتح اولین ای کامران

[illegible] دوستی آمدی [illegible] / خوان بکسر اولین سفر رهی هم غلبه گو

اولی و بیرانه بکسر سمت در فارسیش بدان / معنی وضد سمور است ای جان جهان

باب تای مثنا آمد اندر آن دو فصل نیز / زان یکی تازی و دیگر فارسی ای بی تمیز

اولین آن فصل تازی ای سخن فهم [illegible] / معنی تار ازدن شنو تو ای عالی مکان

معنیش باشد زدن بر رو طپانچه یا دو [illegible] / هم نشانی طپانچه معنیش ای گل عذار

وان [illegible] اولین دو [illegible] / معنیش باشد گر برای خسرو [illegible]

خوان [illegible] از کسر اول معنی [illegible] / نیز حیدر هم [illegible] باشد نام آن

پشت باشد هم [illegible] / نیز [illegible] وتعیم [illegible]

[illegible] اهل لغت [illegible] شیر / در میان جمله حیوانات باشد [illegible]

[illegible] از برای [illegible] / هجر از فتح نخستین وقت آمد ای نگار

گر بخوانی اولش مضموم ای [illegible] / معنی او هرزه گفتن ای سخن سنج [illegible]

[illegible] فتح اول [illegible] / آمده [illegible] اندازه ای اهل تمیز

اصل [illegible] / [illegible] از الف [illegible] جهان

همچنین دان هنجمن را انجمن ای شاه من — همچنان دان تاریخ و معنی هنجن ای [illegible]

[illegible] فعلال است هنداز ای [illegible] — نامه فعلال [illegible]

جز رباعی مضاعف نامده در هیچ جا — همچنین صمصام

زان شده مکسور هنداز ای عزیز نکته دان — قصه صرف است [illegible]

از حجر باشد تحجر مثل آن دیگر شما — تا شود ماضی [illegible]

گر کنی هنداز را تصریف ای عالی مکان — ماضی هندست ای [illegible] شیرین زبان

زای نقطه دار بعد از دال نامد در عرب — زان سبب زا هم [illegible]

زا و سین چون قرب مخرج هست ای نیک یار — زان شده با هم بدل ای نکته سنج [illegible]

ماضی او هندس است از من شنو ای [illegible] — دان مهندس را مضارع [illegible]

هندسه فتح اول صدرش اندازه [illegible] — خوان مهندس را فاعلش ای [illegible]

صاحب برهان قاطع اینچنین گفت ای عزیز — هندسه از کسر او [illegible]

سین او مفتوح باشد لیک در فارسی زبان — هست استعمال [illegible]

فارسی فصل است اینجا ای عزیز [illegible] — معنی هست [illegible]

سگنان را خوان بکاف فارسی ای آشنا — کاف تازی عالم [illegible]

معنی هارست پنج اول و چیزی بدان — گر پی ترتیب [illegible]

و همین ان در سنعته غیر آن ای جوهر — هرچه در رشته کشند [illegible]

سیومین انکه کی آدمی سرگین بگو — چارمین قمانه دان اسپرا [illegible] بگو

پنجمین را کوشه گنبد [illegible] بدان [illegible] — هم ز جام اشتر آید [illegible]

آمده این باب هر یای تحتانی بگو — اندرین دو فصل آمد ای شنیده [illegible]

زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار — معنی یار از من شنو تو ای معنی نگار

شیر در پستان [illegible] بدان — درمیان کوشه پستان [illegible] شیر خوار

معنیش دان [illegible] میخوان [illegible] — دشمن خود [illegible]

یا [illegible] ای ادیب — [illegible] ای لبیب

خوان [illegible] — معنیش [illegible]

[illegible] — خوان تو [illegible]

[illegible] — [illegible] ای [illegible]

[illegible] — [illegible] قران [illegible]

[illegible] ای [illegible] — [illegible] تحیت و اثما

[illegible] سخن [illegible] بگو — معنی [illegible] بگو

[illegible] — دو [illegible] ای [illegible]

سیومین [illegible] — چار [illegible] ای [illegible]

تمام شد

[illegible]

1364279

CALL No. { ف
ح٩١،٥٥٥
د١٢ع
ACC. NO. ١٣٤٦٩

AUTHOR عبدالعلی

TITLE دافع الاغلاط

Date	No.	Date	No.

AT THE TIME

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.